



## پروازِ قطره

خورشید وسطِ آسمان بود و از بالا به دریای آبی نگاه می‌کرد. ناگهان آب دریا موجی زد و قطره‌های آب به اطراف پراکنده شدند. خورشید قطره‌ی آبی را دید که خیلی ناراحت است. از او پرسید: «چرا این قدر ناراحتی؟»

قطره گفت: «دلم می‌خواهد مثل چند روز پیش، به شکل ابر دربیایم.»  
خورشید گفت: «چه شد که به دریا آمدید؟»

او گفت: «ما اوّل ابر بودیم. یک روز داشتیم با دوستانمان بازی می‌کردیم که ناگهان باد تندی وزید. باد ما را به این طرف و آن طرف بُرد. آنجا هوا خیلی سرد بود؛ باران شدیم و روی دریا باریدیم. خیلی از دوستانم روی کوه و جنگل و صحرا باریدند؛ بعضی از آن‌ها هم، همراه رودها به دریا آمدند.»

خورشید گفت: «حالا چرا دلتان می خواهد دوباره به شکل ابر دربیایید؟»

قطره‌ی آب گفت: «چون دوست داریم در آسمان به این طرف و آن طرف برویم. در آنجا باران بشویم و بر زمین‌هایی که به آب نیاز دارند، بباریم و گل‌ها و گیاهان تشنه را سیراب کنیم.»

خورشید لبخندی زد و گفت: «عزیزم، هیچ ناراحت نباش! من می‌توانم دوباره شما را به شکل ابر قشنگی دربیآورم.»

قطره با خوش حالی فریاد زد: «راست می‌گویی؟»

خورشید گفت: «بله!» بعد، گرما و نور خود را روی قطره‌های آب پاشید. آن‌ها کم‌کم گرم شدند، بعد هم آرام آرام بخار شدند و بالا رفتند و به شکل یک تکه ابر کوچک و قشنگ درآمدند. ابر کوچولو آن قدر بالا رفت که به خورشید نزدیک شد و صورت طلایی و قشنگ خورشید را

بوسید.





## درست، نادرست

۱. خورشید قطره را در وسط جنگل دید. **نادرست**
۲. قطره دلش می‌خواست ابر بشود و بیارد. **درست**
۳. خورشید می‌توانست قطره‌ها را به شکل ابر درآورد. **درست**
۴. قطره‌ها کم‌کم گرم شدند؛ بعد هم آرام‌آرام بخار شدند. **درست**
۵. ....



## گوش کن و بگو

۱. خورشید چه دید؟ **قطره آبی را که ناراحت است**
۲. چرا قطره‌ها دوست داشتند به شکل ابر دربیایند؟ **به این طرف و آن طرف بروند و باران شوند و بیارند.**
۳. پایان داستان چه شد؟ **قطره تبدیل به ابر شد و بالا رفت و صورت طلایی و قشنگ خورشید را بوسید**



## واژه‌سازی

- به چیزی که مناسب نباشد، «نامناسب» می‌گویند.
- به کاری که تمام نشده باشد، «نامتام» می‌گویند.
- به کسی که راحت نباشد، «ناراحت» می‌گویند.



## حالا تو بگو

ناآشنا، نامرتب، نادرست، ناپینا، ناشنوا، ناراضی

## بیاموز و بگو



- آب بخار می شود    آب آرام آرام بخار می شود.  
او حرف می زند    او آهسته آهسته حرف می زند.  
او غذا خورد    او تندتند غذا خورد.

## حالا تو بگو



- علی درسش را خواند    علی آرام آرام درسش را خواند.  
گلی آمد    گلی تندتند آمد.

## پیداکن و بگو



- کلمه‌هایی را که حرف «ح» دارند.
- کلمه‌هایی را که حرف «و» در آن‌ها صدای «ا» می‌دهد.

## فکر کن و بگو



- خورشید چه فایده‌هایی دارد؟
- چرا باید در مصرف آب صرفه‌جویی کنیم؟

## بازی، بازی، بازی



دانش‌آموزانِ کلاس به چند گروه تقسیم شوند. یک گروه از دانش‌آموزان به جلوی کلاس بیایند. اولین نفر یک کلمه بگوید و هر کدام از اعضای گروه یک کلمه به آن اضافه کنند تا جمله‌هایی ساخته شود. این بازی تا پایان کار گروه ادامه یابد.



## حکایت

### شیر و موش

شیری در زیر درختی خوابیده بود. موشی از راه رسید و شروع کرد به بازی کردن با دم او. شیر از خواب بیدار شد و با خشم موش را گرفت. موش با ترس و لرز گفت: «ای شیر مرا ببخش. من هم یک روز به تو کمک می‌کنم.» شیر خنده‌اش گرفت، فکری کرد و گفت: «موش برای من که سلطان جنگل هستم، چه کاری می‌تواند انجام دهد؟»

چندی گذشت و شکارچی‌ها شیر را به دام انداختند. شیر هرچه تلاش کرد، نتوانست خود را نجات دهد. همان موقع موش رسید؛ بندها را جوید و شیر را نجات داد. شیر از اینکه موش را دست کم گرفته بود، پشیمان شد و به اشتباه خود پی بُرد.

\*\*\*

\* به نظر شما چرا شیر در دام شکارچی‌ها افتاد؟



## پروازِ قطره

۱ سه سطر اول درس را با خط خوانا و زیبا بنویس.

خورشید وسط آسمان بود و از بالا به دریای آبی نگاه می کرد. ناگهان آب دریا موجی زد و قطره های آب به اطراف پراکنده شدند. خورشید قطره های آبی را دید که خیلی ناراحت است. از او پرسید: «چرا این قدر ناراحتی؟»

۲ جاهای خالی را با کلمه های مناسب پر کن.

خورشید گفت: «چه شد که ..... آمدی؟»

ابر کوچولو به خورشید نزدیک شد و صورت ..... خورشید را بوسید.

قطره کوچولو خیلی ..... بود.

خورشید گرما و نور خود را ..... قطره کوچولو پاشید.

۳ دسته بندی کن.

رنگ

بویدنی

شنیدنی

زرد - گل - زنگ مدرسه - سفید - عطر -

آبی - بوق - واق واق - گلاب

۴ اگر درختان زبان داشتند، به بچه هایی که از آن ها مواظبت نمی کردند، چه می گفتند؟